منوچهرجمالی

« پیدایشِ حکومت از ملت »

چگونه ملّت ، سیمرغ میشود؟

جمهوری ایرانی= مردُمشاهی

«شــاه» در فرهنگ ایران

نامِ «جمهورِ ملّت » بوده است

همپرسی (دیالوگ)، به معنای آنست که

مردمان با همدیگر،

بُنِ« همزیستی و ساماندهی »را میجویند

ما خواهان بناکردن جامعه و حکومت بر پایه فرهنگِ ایران هستیم

فرهنگ ایران ، براین اصل استواراست که مردمان ، از هر قوم و قبیله و دین و مذهب و ایدئولوژی و طبقه باشند، اراده کنند که بر پایه خرد انسانی خودشان ، با هم زندگی کنند، و باهم، در باره بهبود زندگی اجتماع خود در این گیتی، بیاندیشند .« قداست جان انسان» ، بر ترین اصل فرهنگ ایرانست ، و طبعا، نخستین اصل حکومت نیز، اندیشیدن همه مردمان، در باره جستجوی شیوه های همزیستی است . فرهنگ ایران، در پی آن نیست که معلوم کند که « دین یا مذهب یا ایدئولوژی، که حقیقت منحصر به فرد را دارد ، کدامست، و آنرا ترویج و تثبیت کند، و آنرا بنیاد جامعه و حکومت کند . چنین کاری ، برضد مفهوم خدای ایرانست، که همگوهر انسانهاست . خدای ایران ، اصل جویندگی و پژوهندگی و آزمودن ، هست. از این رو ،گوهر انسان ، اصل نوآوری و ابداع و ابتکار اجتماعیست ، و برضد تعیینِ « دین حقیقی یا مذهب و ایدئولوژی حقیقی است ». همزیستی اجتماعی ، بر پایه خردِ مردمان استوار

میباشد ، که برای پاسداری و پرستاری از جان همه انسانها ، باهم، میاندیشند . فرهنگ ایران ، قداست جان را ، سرچشمه ساماندهی اجتماع میداند . فرهنگ ایران ، خرد را چشم جان و زندگی میداند . خرد انسان ، زاده از جان انسان در این گیتیست ،و طبعا خویشکاریش ، پرورش و نگاهداری زندگی همه مردمان بدون هیچگونه تبعیضی، در این گیتی است . خردی که از زندگی میجوشد ، اصل سامانده است . « سامان » ، مانند « خشتره - که همان شهر باشد » ، به معنای « حکومت » است . از خرد انسان است که حکومت و نظام و قانون ، پیدایش می یابد . در هر انسانی ، خرد سامانده ، یعنی خردِ اجتماع ساز ، و حکومت ساز، و قانون ساز هست . بهمن ، که خرد سامانده، یا « ارکه » ، یعنی « اصل نظم » هست ، در هر انسانی ، تحوّل به « ارتا » می یابد ، که همان «عدالت و حق و قانون» باشد . این بهمن است که در چهره« ارتا» ، آشکار میشود . به عبارت دیگر ، حق و عدالت و قانون ، از خردِ بنیادی انسان ، پیدایش مییابد . همین بهمن که خرد سامانده هر انسانی هست ، در میان مردمان ، تبدیل به اصل همپرسی و همآهنگی و همبستگی ، میانِ مردمان میگردد . همپرسی ،

همان دیالوگ است . انسان ، دراصل ، در رابطه همپرسی با خدا، قرار دارد، و سراسر بینش او، از همپرسی مستقیم او با خدا ، میروید . انسان ، با خدا ، دیالوگ میکند، و برشالوده ِاین مفهوم ، دیالوگ انسانها با همدیگر ،همان همپرسی انسانها با خدا شمرده بشمار میآید . فرهنگشهر، استوار بر« برابری مردمان» است ، چون همه مردمان دارای یک جانند . همه مردمان ، تخمه های درخت زندگی ، یعنی خدایند که «جانان» است . چون خرد ، تراوش مستقیم از جان است ، *پس « جان و خرد هر انسانی » مقدس است، و هیچ قانونی و هیچ قدرتی و هیچ خدائی ، حق ندارد که جان و خرد انسانی را بیازارد . گرفتن آزادی از خرد در اندیشیدن ،آزردن جان و نفی اصالت انسانست، و بدینسان ، آزادی خرد انسان در اندیشیدن ، در فرهنگ ایران ، مقدس است .* « شهریور»، که هزاره ها ، آرمان حکومت ایرانیان بوده است ، به معنای « حکومت و حاکم برگزیده شده از خرد انسانها » است . حکومت و حاکم، باید همیشه از نو ، از خرد مردمان ، برگزیده شوند ، نه از« ایمانشان به این دین یا به آن مذهب» ، که دراندیشهِ تثبیت « حقیقت واحد »، و طبعا برضد طبیعت ِ جوینده و آزماینده و

نوآور انسان هستند .در فرهنگ ایران ، انسانها ، دانه های« خوشه ای به هم پیوسته» هستند ، و این خوشه ، خداست . افراد ، در همبستگی به هم، در اثر همپرسی باهم ، به همآهنگی باهم میرسند، یا بسخنی دیگر ، خدا یا حکومت میشوند . وحدت اجتماع ، پیآیند دیالوگ انسانها در جستجوی شیوه زندگی باهمست ، نه پیآیندِ « ایمان به یک رهبر، یا ایمان به یک مذهب یا یک آموزه و کتاب مقدس ». بهمن و ارتا که بُن هر انسانی هستند ، هردو ، اصل ابداع و نوآوری هستند . بدینسان ، فرهنگ ایران ،که ریشه هزاران ساله در روان و ضمیر ایرانیان دارد ، تآسیس یک جامعه و حکومت نوآور را تضمین خواهد کرد . در حالیکه ، همه آرمانهای متعالی : مانند جامعه مدنی ، حقوق بشر ، عدالت اجتماعی ، مردمسالاری و مدرنیسم که روشنفکران از غرب ، رونوشت برمیدارند ، هیچگونه ریشه ای در دین اسلام ندارد ، چنانچه هیچگونه ریشه ای در مسیحیت و یهودیت هم نداشته است . این آرمانها ، در اثر بر انگیخته شدن مردمان غرب از فرهنگ یونان ،در نوآوری ، پیدایش یافتند ، ودر اثراین نوزائی یا فرشگرد ، توانستند بنیاد جهان نوین خود را بگذارند . ما درپی همین

فرشگرد ، یا همین « تخمیراز بُنمایه فرهنگ اصیل ایران» هستیم، تا جامعه و حکومت نوینی، از این فرشگرد و جوانشوی ملت ، پیدایش یابد .

« پیدایشِ حکومت از ملت »

چگونه ملّت ، سیمرغ میشود؟

«شاه» در فرهنگ ایران، نامِ « ملّت » بوده است

فرهنگ ایران ، این سر اندیشه را آفرید که : حکومت باید از ملت ، پیدایش یابد . ما امروزه ، معنای اصطلاح « پیدایش » را فراموش ساخته ایم . ولی هنوز در بلوچی ، « پیدایش »، به معنای « زایش » است ، واین، از معانی بنیادی « پیدایش » بوده است . فرهنگ سیاسی ایران ، به ویژه ، استوار بر اندیشه ِ« پیدایش » بوده است . فرهنگ ایران ،اصطلاح « سیاست» را بکار نمی برده است ، بلکه اصطلاح « جهان آرائی » را بکار میبرده است ، که به معنایِ « گیتی آرائی » است ، و به هیچ روی ، راستای « جهانگیری » ندارد . هرکسی و جامعه ای در گیتی ، میتواند میهن و ده و روستا و کشور خود را بیاراید ، واین جهان آرائیست . همچنین به « حکومت » ، هم « خشتره » وهم « سامان » گفته میشده است . همانسان که خشتره ، به معنای « شهر» هست ، سامان نیز به معنای « شهر » هست .

در مخزن الادویه ، دیده میشود که« سامان» ، به معنای « نای » است . به همین علت، به رهبری کردن و حکومت کردن ،هخامنشی ها ،« نبیدن» میگفته اند . با نوای نای ، انسانها ، سامان می یابند . حکومت کردن ، باید گوهر کششی موسیقائی داشته باشد . حکومت کردن ، سامانیدن است . جهان آرائی ، «نظم دادن به جامعه» و «زیباساختن جامعه» است . نظم و سامان ، از نواختن نی ، پیدایش می یابد . سیمرغ که« ارتا فرورد» یا فروردین باشد ، « نایِ بِه » نیز خوانده میشده است . دخترش نیز که « رام » خوانده میشده است ، « رام جیت » خوانده میشده است ، چون جیت یا چیت یا شیت ، معنای نای دارد، و این خدا ، رام نی نواز، یا زُهره نی نواز است .

در شاهنامه ، گفتار نخست که در باره « آفرینش عالم » است ، گفتگو از « پیدایش جهان » است ، نه از « خلق جهان » با امر الاهی قدرتمند . هر بخشی از جهان ، از بخش دیگر میزاید ، میروید ، میجوشد ، بر میآید و بر میدمد . از آنجا که زن، همگوهر« نای» شمرده میشده است ، به زن(دوشیزه)و نای ، هردو ، « کنیا **kanyaa;**» گفته میشده است (واژه های کنیز و کنشت و کنیسه از همین ریشه مشتق شده اند . کنشت و کنیسه ، نیایشگاههای این زنخدا بوده اند)، و زائیدن ، متناظر با نواختن نی و جشن (یزنا = یسنا = جشن) بوده است . آهنگ و سرود نی ، همانند کودک ، پیدایش از نای شمرده میشدند . پیدایش جهان ، جشن است . جهان آرائی یا حکومت (سامان و خشتره) نیز بر پایه همین اندیشه « پیدایش » استوار بوده است . چنانچه « خشتری » به معنای « زن » است . فقط در دوره چیرگیِ ساسانیان ، موبدان زرتشتی ، این اندیشه پیدایش را کوفته اند، و تاریک و مسخ ساخته اند . ولی رد پای آن ، هم در

شاهنامه و هم در ادبیات ایران ، باقی مانده است . از جمله داستان سیمرغ در منطق الطیر عطار ، که هر چند رنگ و روی « عرفانی و تئولوژیکی » به خود گرفته است ، ولی یک اندیشه اجتماعی و سیاسی ، و بالاخره همان « تئوری حکومت » ایرانی بوده است . سیمرغ ، در اصل ،« سئنا »خوانده میشده است که به معنای « سه نای » میباشد، که در واقع همان « نایِ به » باشد . داستان سیمرغ یا سئنا در منطق الطیر چنین است که مرغان، در جستجوی شاه خود هستند ، و هدهد را با « قرعه کشیدن » به « رهبری در جستجوی این شاه » بر میگزینند ، و باهمدیگر ، شاه خود را میجویند ، و در پایان این جستجو است که در می یابند که « همه باهم ، همان شاه میباشند » که میجسته اند . به عبارت دیگر ، جامعه در جستجوی اصل حکومترانی و ساماندهی باهم ، خود ، شاه ، یا خود ، حکومت میشوند . این اندیشه ، چنانچه پنداشته میشود ، یک تشبیه شاعرانه نیست ، بلکه ریشه در اندیشگی ایرانیان در باره مسئله حکومت دارد، که به دو مفهوم « بهمن و ارتا »، یا « بهمن و هما » باز میگردیده است ،و هما و عنقاو ققنس و پیروز، نامهایِ دیگر سیمرغند . از اینگذشته واژه « شاه »، دارای معنای « نای » است . در کردی ، هنوز به نی ،« شه خ » گفته میشود که همان شاخ باشد و شه خلان ، نیزار و نیستان است . و در بلوچی هنوز به« شاخ »، « شاه» گفته میشود . نام دیگر بهمن یا «وهومن» ، که اصل خرد خندان و خرد همپرس یا خرد دیالوگیست ، « ارکمن = ارشمن » است، که به معنای « اصل ارکه » است . « ارکه » که اینهمانی با خرد دارد ، اصل ساماندهی اجتماع و اصل ساماندهی جهان است . این واژه ، سپس در یونان ، اصل حکومت و نظام شمرده شده است ، و در واژه های گوناگون ، از جمله « مونارکی = مونارشی = سلطنت » ، هیرارکی =

هیرارشی (سلسله مراتب) ، آنارکی (نظام خود جوش از جامعه ـ جامعه بدون حکومت) ، پاتریارشال ، باقیمانده است . ارکه ، معنائی متناظر با پسوند « -- کراسی » داشته است ، که در واژه دمو کراسی بکار برده میشود . در نائینی ، « ارک » به محور چرخ نخریسی گفته میشود که پره های چرخ نخریسی ، همه روی آن سوارند ، و محور چرخ ، نماد پیدایش همه پرتوها از یک اصل ، و نماد نظم دهندگی به جنبش، و نماد پیدایش نخ است، وتار و پود نخ ، نمادِ « همبستگی اجتماع » بوده است . این ارکه یا اصل سامانده (= حکومت ساز) که برابر با « اصل خرد = بهمن » است ، فطرت یا طبیعت هر انسانی میباشد ، و در ژرفای هر انسانی هست ، و « ارتا یا هما » که اصل عدالت و حقوق و قانون است ، از این خرد بنیادی یا ارکه، یا از این بهمن ، پیدایش می یابد . بهمن ، نا پیداست ، ولی در ارتا یا هما یا سیمرغ ، نخستین پیدایش خود را می یابد . و چون این ارکه یا خرد مینوی (خرد بنیادی = آسنا خرد) نا پیداست ، باید آنرا « جُست » و در جستجوی همیشگی ، تازه به تازه آنرا از نو یافت . در داستانهائی که میان مردم متداول بوده است ، هما ، دختر بهمن شمرده میشود .به عبارت دیگر ، عدالت و قانون ، دختر خردند . وحکومتی مطلوب مردمست که از پیوند خرد مردمان و عدالت و قانون ، پدید آید ودر داستان متدوال میان مردم ، بهمن با هما (ارتا) زناشوئی میکنند ، و از این زناشوئی ، سلسله هخامنشی پیدایش می یابد . به سخنی دیگر ، حکومت مطلوب مردم ، حکومتیست که از سنتز خردورزی و اصل عدالت و قانون بوجود آید . اندیشه « پیدایش »، با اندیشه « خلقت ، در ادیان ابراهیمی و ادیان نوری» فرق بسیار بزرگ دارد . پیدایش ، جهان را، به دوبخش ناهمگوهر ، پاره نمیکند . اصل پیدایش ، فقط یک جهان را میشناسد . در

اندیشه« خلقت » ، نه تنها اِلاه ، جدا و بریده از دنیا و مخلوق و انسان است ، بلکه حکومت نیز ، جدا و بریده از ملت و جامعه است . در اندیشه « پیدایشی » ، حکومت از ملت ، پیدایش می یابد ، چنانچه خدا (سیمرغ) از مردمان (جمع مرغان) پیدایش می یابد . در پیدایش ، فقط یک دنیا(گیتی) وجود دارد . همانسان که خدا و آفریدگان و مردمان، باهم آمیخته اند وهمگوهر و برابرند ، همانسان ، حکومت و ملت باهم آمیخته و یگانه اند . این داستان ، بیان آنست که هخامنشیها ، حکومتی بودند که در آن ، عدالت و حقوق و قانون ، از خرد بنیادی بهمنی ، پیدایش یافته است ، و با ملت ، آمیخته و یگانه اند . این داستان ، هیچ ربطی به تاریخ هخامنشیان ندارد . این داستان ، یک واقعه تاریخی نبوده است ، بلکه اسطوره ایست که بیانگر حقانیت حکومت هخامنشی بوده است، و نام« اردشیر» که « ارتا خشتره »باشد ، به معنای « حکومت و حاکم استوار بر حق و عدالت و قانون (ارتا) است . و نام « اردشیرجان » ، نام گل بستان افروز (گل سرخ) یا گل ِ سیمرغ یا ارتا فرورد (روز نوزدهم) بوده است . در جستجوی ارکه یا بهمن ، سیمرغ یا ارتا ، پیدایش می یابد . حقوق و عدالت و قانون، از بهمن، یا « خرد بنیادی» در انسانها ، پیدایش می یابد . در درک این داستان ، باید مفهوم « خلقت و الاه خالق » را از ذهن و روان خود زدود . بهمن ، «اصل میان بطور کلی» است . بهمن یا «خرد بنیادی» ، میان هر انسانی هست . ولی چنانچه از خود واژه« میان » میتوان دید ، میان ، میدان میشود . میدان ، همان واژه « میان **maidhyana**» است . میدان ، در پیدایش ، همان « میان » میماند . بهمن از میان میگسترد، و در دور شدن از میان ، همیشه میان میماند . همه جای جهان ، به یک اندازه ، اصالت دارد . خدا یا حقیقت یا خرد بنیادی ، در همه جا هست .

دوری زمان و مکان ، دوری از اصل نیست . بر همین پایه ،« اندیشه برابری آفریننده با آفریده» استوار است . به همین علت ، حاکم و رهبر و شاه وخدا، برابر با مردمانند. حاکم و رهبر و شاه و خدا ، فوق و فراز مردم و نابرابر با مردم نیستند . از این رو هست که اهورامزدا در گاتا ، برابر با امشاسپندانش هست ، فقط او « نخست ، میان برابران » است . همچنین سی و سه خدایان زنخدائی ، یا ردان اشون ، همه باهم برابرند . در درک گاتا ، باید این اندیشه را در پیش چشم و خرد نگاه داشت . اینست که بهمن ، هم در میان هر انسانیست ، و هم در میان انسانهاست . همانسان که در میان انسان ، همه نیروها و اندامهای انسان را باهم همآهنگ و همبسته و یک فرد میسازد ، همانسان در میان انسانها ، از راه همپرسی (دیالوگ = باهم جستجو کردن) از افراد ، یک « اجتماع به هم پیوسته» میسازد . بهمن ، اصل آشتی و هارمونی ، هم در فرد وهم در اجتماع هست . یک خرد بنیادیست که هم شخصیت فرد را پدید میآورد، و هم « وحدت اجتماعی » را . اینست که جستجوی« ارکه» ، یا جستجوی اصل سامانده (سامان = حکومت ، سامان = نای ، نییدن = ساماندهی. بانگ نی ، همه را بسوی نظم میکشد) ، به « همآهنگی میان همه انسانها » میکشد ، و سیمرغ که همان هما و ارتا میباشد ، از همه مردمان ، زائیده و روئیده و جوشیده میشود . شاه را در تاریخ ایران ، برای « شخص حاکم و رهبرنظامی » به کار برده اند ، ولی در اصل، نام « سیمرغ یا ارتا یا هما » بوده است . واز آنجا که شاهنامه ، داستانهای پهلوانان سیمرغیست (سام و زال و رستم.....) شاهنامه = سیمرغ نامه خوانده شده است . هم ارتا در شکل « ارتا واهیشت = اردیبهشت » که اینهمانی با روز سوم دارد ، و هم ارتا در شکل « ارتا فرورد » که اینهمانی با روز نوزدهم دارد ، نماد

«خوشه» ، یعنی « کل و همه » است . منزل سوم ماه که اینهمانی با روز سوم دارد ، نزد اهل فارس ، بنا بر ابوریحان بیرونی این روز ، ارتا خوشت نامیده میشده است، که به معنای « ارتای خوشه » است ،و منزل سوم ماه ، همان خوشه پروین است .در فرهنگ زنخدائی ایران ، با قرار گرفتن خوشه پروین در زهدان هلال ماه ، جهان آفریده میشده است . این تصویر آفرینش جهان در آغاز بوده است . همچنین فروهر همه انسانها، به ارتا فرورد، باز میگشته است، و در او، همه انسانها باهم آمیخته و یگانه میشده اند . از این رو برخی اورا به غلط ، ملک الموت خوانده اند . بازگشت فروهر انسانها به ارتا فرورد ، عروسی وصال بوده است، و ارتا فرورد ، هیچ شباهتی با عزرائیل ندارد ، چون او خدای جشن ساز است . ولی از این دو تصویر ارتا، میتوان دید که دریکجا ، تخم کل آفرینش است، و در جای دیگر ، مجموعه تخم همه انسانهاست . به همین علت نیز در منطق الطیر عطار ، همه سی مرغ ، در جستجو ، می یابند که باهم ، سیمرغ یا شاهند . در نام « کرمانشاه » که دراصل « گرما سین = قرماسین » بوده است ، میتوان دید که پسوندِ « سین » ، تبدیل به « شاه » شده است . سین ، همان سئنا یا سیمرغ ، همان شاه است . سئنا به معنای « سه نای » است ، و سیمرغ هم در اصل، به معنای « سه مرغ » است . از تخم « سه تای یکتا » ، 27منزل ماه میروید که باهم سی روزند . سیمرغ ، مجموعه همه تخمهای انسانها درحال گسترده گی بوده است . اردیبهشت ، همه جهان در حال تخمست و فروردین یا ارتا فرورد ، همه انسانها در حال گستردگی هستند . همه انسانها باهم ، سیمرغ یا خدا بوده اند . خدا یا سیمرغ ، خوشه همه انسانها بوده است . این مقدمات ، نشان میدهد که « حکومت ، باید از همه انسانها در اجتماع ، از همه ملت ، در کاربستن

خرد جوینده و آزماینده اشان ، پیدایش یابد . این جامعه است که در « به کار بستن خرد جوینده و همپرسش » ، حکومت میشود . به سخنی دیگر ، حکومت (= سامان) ، جامعه ایست که در همپرسی خردهای مردمانش ، به مفهوم عدالت و حقوق و قانون رسیده اند . ملت نمیرود در نجف، یا در واشنگتن ، رهبرش یا شاهش و یا حکومتش را بیابد ، بلکه میکوشد که خودش ، تبدیل به حکومت یا شاه بشود . مسئله ، زائیدن خود از خود است .مسئله ، زائیدن حکومت از ملت است . جامعه ، خودش را در حکومت ، میزاید و پدیدار میسازد . جامعه ، خودش ، در جستجوی حق و عدالت و قانون ، باهم ، تبدیل به شاه یا حکومت (خشتره یا سامان) میشود . همان « شهروندی که اندام جامعه بود » ، تبدیل به « شهروندی میشود که اندام حکومت است » .« شهروند اجتماع» ،« شهروند حکومت» میگردد . انسان در جامعه ، تحول به انسان در حکومت می یابد . جامعه و حکومت ، در اندیشه « پیدایشی »، از هم جدا نیستند . در اندیشه ِ « خلقت » ، امکان جداساختن « حکومت از جامعه » هست . در این فضاهست که میتوان شهروند را، از آن باز داشت که از اندام اجتماع ، تبدیل به « اندام حکومت » گردد . واژه « شهروند » در فارسی ، امروزه، هم ترجمه « بورگر یا بورژوا**bourgeois=buerger** » ، و هم ترجمه « سیتوین **citoyen** » است . کار ُبرد واژه شهروند ، در فضای فرهنگی ایران ، نماد تحول نقش اجتماعی فرد ، به نقش سیاسی فرد انسانست . ولی بدون چنین فضائی ، کار برد این واژه ، گمراه سازنده و فریبنده است . چون شهروند ، بدون آن فرهنگ ، انسانیست که در جامعه رندگی میکند ، و امکان تبدیل شدن به اندام حکومتی را ندارد . در لیبرالیسم نیز « شهروند » به معنای « بورژوا » ، در جامعه بود ، ولی جدا از حکومت ،

واقعیت داشت . چنانچه در دوره خاندان پهلوی، و همچنین در دوره حکومت آخوندی اسلامی ، شهروند ، اندام جامعه بود ، ولی اندام بریده از حکومت بود. انسان ، دوشقه شده بود .او، هنگامی ، شهروند حکومتی**citoyen** است، که حکومت ساز و قانون ساز و آفریننده عدالت باشد . بریدگی حکومت از جامعه ، در هرفردِ انسانی باز تابیده میشود . او شهروند اجتماع میماند ، و از شهروندی حکومت، بریده و جدا ساخته میشود . در اجتماع ، انسان ، حق دارد ، دنبال منافع شخصی و خصوصیش برود ، ولی حق ندارد در « آفریدن قانون و نظام و عدالت » ، انباز و همکار باشد . این گستره شهروندی ، گستره ایست که شهروند ، حق ندارد گام درآن بگذارد . در دوره شاه ، این گستره، از اصطلاحی که برزبان مردم میآمد ، مشخص میشد . به محضی که کسی میخواست وارد این گستره بشود ، گفته میشد : « به من چه + به تو چه » . در دوره حکومت اسلامی ، این گستره را، شریعت و فقه ، غصب کرده است ، و ورود در آن ، توهین به مقدسات اسلام و ارزشهای اسلامیست . در فرهنگ ایران ، واژه « شهر » ، هم به معنای « جامعه »، و هم به معنای « حکومت » است . جامعه و حکومت ، دو بخش بریده و جدا از هم نیستند . حکومت ، از الله نیست، و جامعه از دنیا . حکومت ، روح نیست، و جامعه ، جسم . حکومت ، به غایت رستگار ساختن مردم از گیتی ، برای سعادت اخروی نیست . علت هم ، همان« تحول یابی انسان در اجتماع» ، به « انسان در حکومت » است . انسان اجتماعی ، میتواند انسان حکومتی بشود . انسان در اجتماع ، تخمه ایست که میروید، و در انسان حکومتی ، واقعیت می یابد . انسان با خرد جوینده و آزماینده اش ، که خرد کار بند خوانده میشود ، در قانونگذاری و نظام حکومتی سازی ، و پدیدار سازی حقوق سیاسی و اقتصادی ، شهروند میشود .

شهروندی که نمیتواند قانون بگزارد و نمیتواند حکومت مطلوب خرد خودش را بیافریند ، شهروند کامل عیار نیست، و نیمی از وجود اورا، از او بریده اند و دور انداخته اند . ما با « نیمه انسان » کار داریم . از چنین شهروندی ، خرد سامانده او ، یعنی خرد بهمنی اش را دزدیده اند و نابود ساخته اند . ایمان به الله و شریعت ، خرد بهمنی که اصل ساماندهیست ، از بین میبرد . موبدان و شاهان ساسانی نیز، کوشیدند که ملت را از حکومت جدا سازند ، و راه حکومت شدن ملت را ببندند ، و انسانها را در زندان « منافع خصوصی و شخصی » اشان اسیر سازند ، و نگذارند که در « اندیشیدن در منافع همگانی و ساماندهی منافع همگانی » ، به اوج واقعیت یابی انسانی خود برسند . این جدائی مداوم حکومت از ملت ، که چیزی جز شقه ساختن انسان به دو نیمه است ، سده هاست که شهروند حکومتی را، در ما سرکوب کرده است . همه از شاه گرفته تا رعیت ، از ولایت فقیه گرفته تا ملت صغیر ، همه در زندان منافع شخصی و خصوصیشان ، زندانی شده اند، و به این زندان ، خو گرفته اند وسعادت خود را در کنج همین زندان میجویند . همه افراد ، در اثر همین شکاف خوردگی ، چنان خود پرست شده اند، که شخصیت و موجودیت سیاسی و حکومتی خود را به کلی از یاد برده اند . « به همه اندیشیدن ، به همه سامان دادن ، و نگران زندگی همه بودن » ، خویشکاری خدا و موبدان و آخوندها و شاهان و حکام و حکومتها شمرده میشود . وبدینسان، حق و توانائی ِ« به همه انسانها اندیشدن را » از فردخود، سلب کرده اند ، و در زندان « منافع خصوصی و شخصی » ، بهشت و سعادت خیالی خود را میجویند، و میپندارند که تاءمین سعادت ،تنها یک کار خصوصی فردی است . در حالیکه سعادت فردی ، و سعادت اجتماعی و حکومتی ، به هم گره خورده اند . زیستن

، همیشه « همزیستی » است . کام ، همیشه « همکامی » است . درد ، همیشه « همدردی » است . کسیکه از درد اجتماع ، درد نمی برد ، شهروند آن جامعه و حکومت نیست . باید به رفع درد دیگران ، و به افزایش شادی دیگران اندیشید ، تا شهروند شد. کسیکه این حق را از ما میگیرد ، گوهر خرد ما را آزرده است . خویشکاری خردما ، سامان دادن به اجتماع، و نگران زندگانی همه بودن است . کسی شهروند میشود که در قانونگذاری و آفریدن نظام حکومتی و اقتصادی و حقوقی ، انباز بشود .